

یک خاطره

پرنده خیس…



کاوه گوهرین

این نوشته را به «فرهاد گل‌سرخ» اهدا می‌کنم.

تابستان ۱۳۷۴، پس از ماه‌ها تالاش سرانجام توانستم بعداز انتشار نخستین دفتر از شعرهای زنده‌یاد خسرو گل‌سرخ که به نام «ای سرزمین من» به دست صاحبان اصلی‌اش یعنی مردم سپرده بومد دفتر دوم از شعرهای او را نیز گردآوری و تدوین کنم. نام مجموعه دوم «پرنده خیس» بود؛ نامی که بنابر اظهار دوست از دست‌رفته «عمران صلاحی» نام انتخابی خود خسرو بود و طرح روی جلد آن را نیز«ربوز شاپور» گرامی‌یاد اجرا کرده‌بود. درفا که با دستگیری خسرو در روز هشتم فروردین ۱۳۵۲ شمسی و تاراج تمامی نوشته‌ها و آثار او از سوی مأموران امنیتی دستگاه استبداد شاهنشاهی، انتشار پرنده خیس هرگز میسر نشد. اما اینک تابستان ۱۳۷۴ است و من که شادم از انتشار دفتر دوم شعرها، گوش‌ی تلفن را برمی‌دارم تا شماره تلفن منزل مادر خسرو، بانو شمس‌الشریعه وحید را بگیرم و بشارت انتشار کتاب را به این مادر دلخسته بدهم. تفاوت این کتاب با مجموعه اول یعنی «ای سرزمین من» در این بود که کتاب جدید در صفحات انتهایی‌اش چندین تصویر چاپ‌شده از خسرو داشت که برگرفته شده از آلبوم خانوادگی خانم وحید بود. در چند تماس اول کسی گوش‌ی را برنداشت. سخت ناامید و نگران شده بومد. در سومین تماس فرزند فرهاد گل‌سرخ گوش‌ی را برداشت و وقتی که مرا شناخت با صدایی غمگین گفت



خسرو گل‌سرخ، ۱۳۴۴

مادر بزرگ سخت بیمار است و او را به بیمارستانی در تهران منتقل کرده‌اند. نشانی بیمارستان را گرفتیم و به شتاب خود را برای دیدار مادر مهیا کردم. حدود ساعت ۱۶ بود که برابر در بزرگ بیمارستان رسیدم با بسته کتاب جدید خسرو و این اندیشه که مادر خسرو با دیدن کتاب چقدر شادمان خواهد شد …

از پله‌ها که بالا رفتم در ورودی سالن اصلی بیمارستان همسر فرهاد را دیدم که

ایستاده و په آرامی اشک می‌ریزد. با دیدن من فریاد زد:

دیر آمدی آقای گوهرین مادر رفت… مادر کتاب پسرش را نندید…

چیزی درون قلبم شکست و برخورد نفرین فرستادم که چرا زودتر به دیدار مادر نرفته بومد… سراغ فرهاد را از همسرش گرفتم، گفت مشغول بحث‌وجدل با رییس بیمارستان است تا جنازه را به آرمگاه خانوادگی در قم منتقل کنیم. به سمت صندوق بیمارستان رفتم گفتند چون پنجشنبه است صندوق تعطیل است. صدای فرهاد را از اتاق رییس بیمارستان شنیدم که سخت برخاشگرانه با دکتر صحبت می‌کرد. وقتی وارد اتاق شدم دکتر با چهره پرافروخته‌ای فریاد زد: نمی‌شود آقا ما نمی‌توانیم امروز جنازه را به شما بدهیم باید شنبه بیایید و هزینه‌های بیمارستان را بپردازید و جنازه‌تان را ببرید… فرهاد می‌خواست پزشک مسوول را مجاب کند که نمی‌تواند تا شنبه مادر را در بیمارستان و سردخانه بگذارد و پزشک نیز با چهره‌ای درهم‌حاضر به پذیرش سخن فرهاد نود. به سوی فرهاد رفتم و دستاش را گرفتم و از اتاق بیرون آوردم چراکه بیم داشتم کار بحث‌ومجادله بالا بگیرد. دکتر هم سرلج افتاده بود و بنا نداشت جنازه را با صدور گواهی فوت در اختیار ما بگذارد. بدبختی است که سخن او به حق بود چراکه به دلیل تعطیلی صندوق امکان پرداخت هزینه‌ها نبود و فرهاد می‌گفت هر چقدر می‌خواهید پول و چک نزد شما بگذارم اما جنازه را به ما بدهید تا روز جمعه

نگاهی به شعر «خسرو گل‌سرخ» به انگیزه انتشار مجموعه کامل اشعار

به سرخی آتش، به نرمی باران

شد. گرچه در عصر مشروطه و در شعر شاعران سنتی اما آزادی‌خواهی مثل فرخی یزدی و میرزاده عشقی این کلمات راه یافته بود اما با شعر نو این امکان بیشتر فراهم شد.

از دید گل‌سرخ‌ی اگر شعری قرار بود در زندگی مردم جریان یابد و در تاریخ ملت اثرگذار باشد بی‌شک آن شعر، شعر نو بود که همه زوایای پیدا و پنهان زندگی را می‌کاوید و با همه عناصر ارتباط نزدیک پیدا می‌کرد. گل‌سرخ‌ی در مقاله‌ای به این نکته اشاره می‌کند که محتوای تازه، شکل تازه می‌خواهد و این حرف مهمی است. حرف‌های او تازه است. او به خوبی درمی‌یابد که گاه محتوای تازه به دلیل شرایط نامناسب با همان شکل سنتی بیان می‌شود پس درصدد برمی‌آید تا توازی میان محتوا و شکل نو فراهم کند. به همین دلیل وقتی شعرهای گل‌سرخ‌ی را می‌خوانیم هم با نوعی نوآوری در شکل روبه‌رو هستیم و هم محتوای تازه‌ای را کشف می‌کنیم.

وی به خوبی درک کرد که نیما به یکباره دست به تحول زنده است بلکه ضرورت تاریخی و وضعیت جدید و تجربه‌های مردمی سبب این دگرگونی شد. درک تحول شعر نیمایی از نظر گل‌سرخ‌ی بیشتر تحول در معنا بود. به همین خاطر شعر او به لحاظ معنایی انحرافی از نرم معنای‌های شعر معمول و مرسوم عصرش به‌شمار می‌آید. گل‌سرخ‌ی معتقد است درک مناسبات اجتماعی باعث نوگرایی نیما شده است نه ذوق و سلیقه او و همین بیش‌سبب می‌شود شعر سیاسی او به‌شعار نزدیک شود.

در شعر سیاسی، شورشی علیه دستور و نظام زبانی دیده نمی‌شود، مانند شعار با هم‌اسلوب زبان روزنامه‌ای سروده می‌شود و شاعر به دنبال ایجاد هیجان و انتقال پیام است. در صورتی که شعر نیمایی عصبانی علیه‌نظام مالوف زبان شعر سنتی است. شاعران سیاسی و از جمله گل‌سرخ‌ی هیچ‌گاه دغدغه زبان و نحوه بیان نداشتند و حتی سادت‌کردن زبان در شعر آنها صرفاً برای ارتباط نزدیک‌تر با طبقات محروم جامعه بود تا به درک درستی از پیام‌های شعرشان دست یابند. به همین دلیل از اینکه شعر آنان به شعرهای مردمی



در قم تشییع و دفن کنیم و هیچ‌کس را گوش شنوایی نبود. من به فرهاد گفتم آیا به رییس بیمارستان گفتی که این بانو مادر زنده‌یاد گل‌سرخ‌ی است؟ شاید اگر می‌گفتی مساعدتی می‌کرد. فرهاد گفت: من نمی‌خواهم در چنین جاهایی از نام خسرو سوءاستفاده بکنم! گفتم چه سوءاستفاده‌ای عزیز من، همه خسرو را می‌شناسند او برای همین مردم جانش را داد. این پزشک هم روزی دانشجو بوده و حتما دادگاه خسرو را به یاد می‌آورد، کاش به او می‌گفتی…

فرهاد با چهره‌ای غمگین گفت من که نمی‌توانم بگویم. و من گفتم این را به‌عهد من بگذار و به سوی اتاق رییس بیمارستان رفتم؛ دکتر تا مرا دید فریاد زد: بیرون آقا… وقت مرا بیش از این نگیرید.

من با خونسردی گفتم آقای دکتر تنها یک سوال از شما دارم اگر پاسخ دهید ممنون می‌شوم. فریاد زد بگوا و من با ملایمت گفتم آقای دکتر می‌دانید این پیرزن که در بیمارستان شما فوت کرده و شما حاضر به صدور گواهی فوت و تحویل جنازه‌اش نیستید کیست؟

دکتر که سخت عصبی بود فریاد زد: هر که می‌خواهد باشد آقا، بیمارستان قانون دارد بروید شنبه بیایید. من با تامل گفتم: آقای دکتر این بانو، مادر زنده‌یاد خسرو گل‌سرخ‌ی است، شاعر و نویسنده مردم ایران که در سال ۵۲ و در دادگاه نظامی برای جانش چانه نزد و تنها از مردمش دفاع کرد… یادتان هست…؟

تا این کلام از میان لب‌نم بیرون آمد نگاه آتشین دکتر یکباره رنگ مهربانی و

اندوه گرفت و تألیذ: پس چرا زودتر نگفتمد آقا…؟

من گفتم: آن آقا که با شما بحث می‌کرد برادر خسرو است و مرگ مادر برای او سخت تا‌کوار است چراکه شاهد رنج و حرمان این مادر دل‌شکسته در این همه سال بوده و دیگر تحمل هیچ‌اندوه دیگری را ندارد…

تا‌سمن به خود ایم دکتر از اتاق بیرون دويد و در راهرو به سمت فرهاد خیز برداشت. فرهاد با دیدن دکتر فکر کرد که دکتر برای ادامه بحث‌وجدل می‌آید، اما دکتر امان نداد تا فرهاد چیزی بگوید. او به رسیدن و ناگهان در آغوشش کشید و چشمان اشکبارش را بوسید و زمزمه کرد: چرا روز اول نگفتی که این بیمار مادر خسرو است تا ما بیشتر به وظیفه‌مان عمل کنیم…

فرهاد مات بر جای مانده بود و نمی‌دانست چه بگوید…

ساعتی بعد بهترین آمبولانس بیمارستان پیکر غرق در گل‌های اهدایی رییس بیمارستان را به سوی قم می‌برد بی‌آنکه هزینه بیمارستان را پرداخته باشیم. رییس بیمارستان گفته بود هر وقت که خواستید می‌توانید برای پرداخت بیایید. در راه به فرهاد گفتم: دیدی این مردم خسرو را می‌شناسند و او را از خودشان می‌دانند، خسرو هم این مردم را خوب می‌شناخت و برای همین در دفاع از آنان پیدگاه نظامی شاه را با کلاشم به آتش کشید و با آن دفاعیات جانانه در کنار همرزش «گرامت دانشیان» دستگاه حکومت استبدادی را در برابر چشم جهانیان و دوربین‌های تلویزیونی به ننگ ابدی گرفتار کرد.

در تاریکی شب به سوی قم می‌اندم و شانه‌های فرهاد از شدت گریه سخت تکان می‌خورد و زیر لب می‌گفت: ای وای مادرم که هیچ روز خوشی در زندگی‌اش ندید… ای وای مادرم که نام خسرو هرگز از لبش نیفتاد.

و همسر فرهاد گفت: حالا دیگر هر دو کنار هم هستند…

و شانه‌های فرهاد سخت‌تر لرزید…

یک شعر

سروده‌های خفته

ای سرزمین من

در رودهای جدایی ایمان سبز ماست که جاری است

او می‌رود در دل مرداب‌های شهر

در راه آفتاب خم می‌کند بلندی هر

سرو سرفراز

از خون من بیا بیوش ردایی

من غرق می‌شوم در برودت دعوت

ای سرزمین من

ای خوب جلدانه برهنه

قلبت کجای زمین است

که بادهای همه‌همه را اینک صدا زدم

در حجره‌های ساکت تبیین آن؟

در من همیشه تو بیداری

ای که نشست‌های به تکاپوی خفتن من

در من همیشه تو می‌خوانی هر

ناسروده را

ای چشم‌های گیاهان مانده در تن خاک

کجای ریزش باران شرق را خواهید

دید؟

اینک میان قطره‌های خون شهیدم

فوج پرندگان سپید با خویش می‌برند

غنملمه شگفت اسارت را

تا برج خون ملت‌بج بابک خرم آن

برج بی‌دفاع

این سرزمین من است که می‌گرید

این سرزمین من است که عریان است

باران دگر نایمده چندی است آن

برج‌های آب کجا رفته‌است؟

عریان‌ی کشت‌زار را با خون خویش

بیوشان

این کاج‌های بلندست که در میانه

جنگل عاشقانه‌می‌خواند

ترانه سیال سبز پیوستن را برای

مردم شهر

نه چشم‌های توای خوب‌تر ز جنگل کاج

…

این سرزمین من چه بی‌دریغ بود

که سایه مطبوع خویش را

بر شانه‌های ذوالاکتاف پهن کرد

وباغ‌ها میان عطش سوخت

و از شانه‌ها طباب گذر مرد

این سرزمین من چه بی‌دریغ بود

نقل زمین کجاست؟

من در کجای جهان ایستاده‌ام؟

با باری ز فریادهای خفته و خونین

ای سرزمین من

من در کجای جهان ایستاده‌ام…؟



مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

مجموعه اشعار خسرو گل‌سرخ

یک با یک برابر نیست

نگاهی کوتاه به اشعار و افکار خسرو گل‌سرخ‌ی

برخار یوته خون «وطن»

نوشتن از خسرو گل‌سرخ‌ی، خاصه به بهانه کتابی تازه منتشرشده از او، یعنی نوشتن از کسی که شالم‌دربار‌اش گفت: «ما بی‌چرا زندگانیم/ آنان به چرا

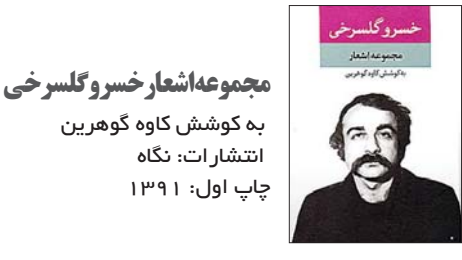
مرگ خود آگاهان» و براهنی

پس از اعدام‌اش درباره او سرود: «جهان ما به دو چیز زنده است: اولی شاعر، دومی شاعر/ و شما هر دو را کشتید: اول خسرو گل‌سرخ‌ی را، دوم خسرو گل‌سرخ‌ی را»، آری نوشتن از خسرو گل‌سرخ‌ی به بهانه کتاب اشعارش گذشته از اینکه کاری است دشوار، چیزی است از قبیل آب در هاون کوبیدن و زیره به کرمان بردن. اما هنوز گویا می‌توان چیزهایی از خسرو گل‌سرخ‌ی آموخت. از خسرو گل‌سرخ‌ی به عنوان شاعر و از خسرو گل‌سرخ‌ی به عنوان میهن‌پرستی پرشور، اما نه فاشیست و ناسیونالیست خشن. اگر نبود کزخو‌انی‌هایی طعنه‌وار از او، اگر نبود اطلاق صفت‌هایی چون رمانتیک یا کم‌سواد به او و اگر در این سال‌ها کار‌هایی بود درباره شعرهای او، نه خاطر‌خوانی و دعوا بر سر او، اگر آن همه نبود و این همه بود، آری دیگر نوشتن از خسرو گل‌سرخ‌ی بر کاغذهای زردی که میراث جنگل‌های سیزی هستند که او از آنها سیار سروده بود، کاری عبت بود. اکنون اما، حتی شده به بهانه انتشار مجموعه اشعار وی، شاید خوانش دوباره خسرو گل‌سرخ‌ی، که قربانی دسیسه‌چینی «فاشیست‌ها» (و جلالان خود را در وصیت‌نامه‌اش این گونه خطاب می‌کند) شد، کاری مفید باشد.

گل‌سرخ‌ی شاعر

گل‌سرخ‌ی روزنامه‌نگار بود، چیزهایی می‌نوشت از آن قبیل که امروزه در صفحه‌های فرهنگی و اندیشه‌روزنامه‌های‌بینیم، سال‌های درباره هنر و ادبیات نیز نوشته است در نام «سیاست هنر، سیاست شعر». اینها شاید، امروزه روز بیشتر به درد تاریخ‌نگاران فکر بیاید، یا زندگینامه‌نویسان. اما خسرو گل‌سرخ‌ی شاعر بود. به شهادت مصاحبه‌ای که نشریه چهپار، زمستان سال ۴۹، با او انجام داد، حضوراً در پشت پررنگ در ادبیات‌ها چهل داشته است. شعرهای گل‌سرخ‌ی نیز، به‌صورت گزیده با کامل، چندباری در ایران و دیگر کشورها، به شکل کافذی و اینترنتی منتشر شده است. نقد نوشتن و تحلیل شعرهای شاعری که تمام شعرش بر است از ایماژ خون، ایماژ وطن، ایماژ جنگل و مبارز تنها و مردم ستم‌کشیده «ملماراده معصوم» و «دروازه غلر»، تحلیل شعرهای چنین شاعری، اگر آن شاعر خود به «شهید خلق‌های خاورمیانه» تبدیل نشده باشد، کاری است مانند تحلیل شعر هر شاعر دیگری. اما شعرهای گل‌سرخ‌ی را از آن‌رو که خود او می‌گفت: «شعر روابط پنهان جامعه را آشکار می‌کند» و خودش می‌خواست با شعرهایش به همین عمل دست بزند، می‌توان در راستا و همسو با پروژه مبارزاتی‌اش نیز قرائت کرد. شعر برای او چیزی بود که کار مبارزه را سهل‌تر می‌کرد: «چریک‌های نوار غزه با زمزمه شعر محمود درویش بهتر می‌جنگند.» شعر برای گل‌سرخ‌ی آشکارکننده روابط پنهان اجتماع و تسهیل‌کننده مبارزه بود.

بیهوده نیست آنچه که در وصیت‌نامه کوتاهش پیش از اعدام منتشر کرده است، در واقع فشرده چیزی است که در شعرهایش آن را بسط داده. وصیت‌نامه او با اشاره به خودش و تأکید بر اینکه شائق مردمش است آغاز می‌شود: «من یک فدایی خلق ایران هستم و شناسنامه من جز عشق به مردم چیزی نیست.» همین امر در شعرهایش با «خون» که یکی از پرکاربردترین واژه‌های شعر اوست پیوند خورده و او وصیت‌نامه‌اش را با همین خون به پایان می‌برد: «خون ما پیرهن



کارگران، خون ما پیرهن دهقانان، خون ما پیرهن سربازان، خون ما پرچم خاک ماست.» در همین بریده شعر که گل‌سرخ‌ی وصیت‌نامه‌اش را با آن پایان می‌دهد اشار‌های کوتاه وجود دارد به وطن، به خاک، یعنی دومین مفهومی که او در شعرهایش پرداخته است.

و البته پیش از این در همین وصیت‌نامه اشار‌های دارد به کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد. تأکید بر مفهوم وطن، که در بسیاری از شعرهای گل‌سرخ‌ی به صراحت به آن نام پرداخته شده و نیز از شخصیت‌های تاریخی مانند بابک خرم‌دین برای اشاره به او استفاده شده است. در وهله اول از آنجا که او خود را یک «مارکسیست لنینیست» می‌داند امری است عجیب. اما گل‌سرخ‌ی چنان‌که در مصاحبه‌اش اشاره می‌کند مفهوم وطن برای او، در زندگی و مبارزاتش مفهومی جدی است چرا که در دید گل‌سرخ‌ی، ابتدا باید درکی از جایگاه و موقعیت مکانی که در آن زندگی می‌کنیم به دست بیاوریم؛ شهر، کوچه، محله، وطن یا حتی سر صد خود‌باوریمانه.

در مورد چشم‌پیم این جایگاه را با شرایط جهانی پیوند بزنیم، گفت‌وگو‌های طولانی او در شعرهایش با مبارزان سراسر جهان را به یاد بیاورید و بدین شکل این مبارزه را جهانی کنیم. این‌گونه است که مفهوم وطن برای او چنان جدی می‌شود و هم‌پیوند با ایده‌های مارکسیستی‌اش قرار می‌گیرد که می‌نویسد: «حکومت ملی نمی‌تواند وجود داشته باشد مگر آن‌گاه حتماً یک زیربنای مارکسیستی داشته باشد.»

آرای گل‌سرخ‌ی، امروز، که هم‌پیمانان فکری جهانی‌سازی و

سرمایه‌داری، مصدق را پوپولیست می‌خوانند و علیه‌قیام ملی شدن نفت

موضع‌گیری می‌کنند و با هر بهانه‌ای ویزنامه‌ها منتشر می‌کنند شاید

رهایی‌بخش. پروژه‌ای که خلاصه‌اش این است: شناخت امروز و دیروز

خود، هم‌پیمانی با نیروهای رهایی‌بخش ملی و مذهبی، نگاه به جایگاه

منطقه‌ای در کلام او خاورمیانه‌ای، گفت‌وگو با مبارزان در سراسر جهان

این‌گونه می‌تواند هم‌متوا با او خزان: وطن‌ت را تو سخت به جان/ دوست

می‌داری/ از قضای روزگار/ من هم نفسم جز در هوای وطنم می‌گیرد. و

این وطن را به کل جهان پیوند زد به جای آنکه از آن جزیره‌ای ساخت

مختصام دابگر وطن‌ها.

« تمام نقل قول‌های این نوشته از گل‌سرخ‌ی از کتاب «مجموعه اشعار

خسرو گل‌سرخ‌ی» انتشارات نگاه برگرفته شده است.